

هو العليم

سيره و ممشای امام زمان عليه السلام

و پاسخ به شبهات مربوط به ولایت و عرفان

طرح مبانی اسلام - لبنان، جَبَل عامل - حدود سنه ۱۴۲۷ هـ.ق

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



[أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على سيدنا أبي القاسم محمد
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين]^۱

ملاک حرکت در راه امام زمان علیه السلام

سؤال: [چگونه بفهمیم که طبق سیره و ممشای امام زمان علیه السلام حرکت می‌کنیم؟]
جواب: انسان می‌تواند خود را محک بزند که آیا در راه خود صادق است یا کاذب؛ اگر صادق بود پس بداند که در مسیر امام زمان علیه السلام حرکت می‌کند، هرچند که یهودی یا نصرانی باشد! اما اگر کاذب بود باید بداند که در مسیر خلفای غاصب و ظالم قرار دارد، گرچه شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام باشد! این است منهای حضرت حجّت علیه السلام.

ولایت تکوینی امام زمان علیه السلام بر تمام مخلوقات

امام زمان علیه السلام پیشوای تمام جهانیان است و امام است برای همه و نه فقط برای شیعیان؛ یعنی امام است هم برای مسلمانان - شیعه و سنی - و هم برای یهود و نصاری! چراکه امام علیه السلام واسطه فیض الهی بر جمیع خلائق^۲ است.

تمام این افرادی که می‌بینید الآن در پارک‌ها و خیابان‌ها راه می‌روند و سوار ماشین می‌شوند و... همه تحت عنایت امام علیه السلام قرار دارند و بدون عنایت و رعایت او حتی یک مگس نمی‌تواند حرکت کند! این می‌شود امام زمان علیه السلام.

درباره کیفیت اراده و تدبیر امام علیه السلام نظرات بسیاری وجود دارد؛ بعضی از علما می‌گویند: «امام اصلاً علم غیب ندارد!»^۳ بعضی از اینها از دنیا رفته و بعضی هم هنوز حیات دارند. رساله‌ها و مقالاتی هم

^۱ لازم به ذکر است از آنجا که این مجلس به زبان عربی ایراد شده است، مجمع تحقیق مکتب وحی آن را به فارسی ترجمه نموده است. (محقق)

^۲ متأسفانه در این قسمت صوت قطعی دارد. (محقق)

^۳ به‌عنوان نمونه رجوع شود به: جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ أعيان الشيعة، سید محسن امین، ج ۱، ص ۹۶؛ الشيعة في الميزان، محمدجواد مغنیه، ص ۴۲ - ۴۵؛ شهید جاوید حسین بن علی علیه السلام، صالحی نجف‌آبادی، ص ۴۵۱ - ۴۵۹ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۳۳ - ۵۳۶.

نوشته‌اند که امام علیه السّلام مانند سایر افراد است و حتی نمی‌داند چه زمانی رحلت می‌کند، از فردای خویش خبر ندارد و از اینکه فردا یا هفته بعد یا سال بعد چه اتفاقی برای او می‌افتد بی‌اطلاع است! یعنی همان‌گونه که ممکن است به سایر افراد در خواب [یا بیداری] الهاماتی بشود، امام علیه السّلام نیز همان‌گونه است؛ اگر خدا بخواهد او را نسبت به مسئله‌ای آگاه کند، علم پیدا می‌کند و اگر نخواهد، هیچ مطلبی نخواهد دانست! دقیقاً مانند سایر افراد.

این است معرفت اینها نسبت به امام زمان علیه السّلام! می‌گویند: «امیرالمؤمنین و امام حسین مانند سایر افراد هستند و نسبت به موت و شهادت خویش اطلاع ندارند.» بعد تمام عبارات صادره از امام معصوم علیه السّلام را درباره [اخبار از] کیفیت شهادت و مواقف و منازل خود انکار می‌کنند و می‌گویند: «تمام اینها بدون سند است!» و با این تعابیر خود را راحت می‌کنند؛ چون بالأخره انسان می‌تواند با انکار هر چیزی خود را راحت کند!

تمام این مطالب در کتب اهل سنت موجود است^۱ اما مایه تأسف است که ما شیعیان - الحمدلله! - آنها را انکار می‌کنیم!

من حدود سه یا چهار ماه پیش مقاله‌ای می‌خواندم در باب علم امام علیه السّلام. نویسنده با استناد به آیه: ﴿وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَلَّغَى بَلَّاسٍ تَكَثَّرَتْ مِنْ آلِ خَيْرٍ﴾^۲ ثابت کرده بود که امام علیه السّلام [علم غیب ندارد]؛ درحالی‌که این شخص اصلاً نفهمیده معنای آیه چیست و فهم او در همین حد است.

بعضی دیگر از همین علما و مراجعی که الآن در حوزه هستند و حیات دارند، می‌گویند: «امام مانند سایر افراد ولایت تکوینی ندارد و فقط خداست که ولایت تکوینی دارد.»^۳ تمام اینها در حالی است که روایات بسیاری حکایت از این مسئله می‌کند! به‌عنوان نمونه:

در روایتی از امام صادق علیه السّلام آمده است:

نَزَلْنَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَقَوْلُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ^۴

^۱ رجوع شود به شرح المواقف، میر سید شریف جرجانی، ج ۶، ص ۲۲.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۸. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۸.

«و اگر من این طور بودم که از غیب و پنهان، علم و اطلاع داشتم البته خیر و خوبی را برای خودم زیاد می‌کردم.»

^۳ رجوع شود به سلسله مباحث امامت و مهدویت، آیه‌الله صافی گلپایگانی، ج ۱، ص ۷۹.

^۴ رجوع شود به: بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۴۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۸؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ مختصر البصائر، ص ۱۸۸؛ الخصال، ج ۲، ص ۶۱۰ - ۶۱۴؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۲۷؛ الکلمات المکنونة، ص ۱۵۸. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۲۶: «ما را از مرتبه ربوبیت و خدایی پایین آورید و حکم مخلوق بر ما بنهید، آنگاه هرچه درخور فهم و ادراک شماست (از صفات و

یا اینکه:

نَحْنُ صَنَاعُ اللَّهِ وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَاعِ لَنَا^۱

همچنین امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

خداوند متعال را هفتاد و سه کلمه است (مانند اراده و مشیت و قدرت پروردگار در عالم تکوین و کیفیت امضا و نزول مشیت حق در این عوالم) که اصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان فقط یکی از این کلمات را در اختیار داشت و به وسیله همان توانست خورشید را نگه دارد^۲ یا تخت بلقیس را از بلاد بعیده نزد حضرت سلیمان در یک چشم به هم زدن حاضر کند^۳ در حالی که هفتاد و دو کلمه از آنها نزد ما اهل بیت است^۴!

این مسئله چگونه خواهد بود؟! اصلاً انسان نمی تواند به آن فکر کند!

این ولایت تکوینی است و این مطالب نیاز به علم و معرفت و نیاز به درس گرفتن دارد. آن مرجعی که حتی یک درس از این مسائل نخوانده است، چگونه می تواند در این مطالب فکر کند؟! چگونه ممکن است!؟

انکار بعضی از ضروریات مکتب تشیع توسط برخی از علما

انکار ولایت تکوینی امام علیه السلام

یکی از مراجع قم که حتی رساله عملیه دارد - اسمش را نمی برم - همین چند ماه پیش در مجلس درس خود گفته بود:

امام ولایت تکوینی ندارد و هیچ ندارد، بلکه او مانند سایر افراد است؛ یعنی همان طور که خداوند

ملکات و امور غیر عادی و مسائل عجیبه و غریبه) ما را بدان متصف کنید.»

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۸۶؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۸۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۷. با قدری اختلاف در مصادر. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۳۰:

«ما دست پروردگان پروردگاران هستیم، و مردم پس از این دست پروردگان ما هستند.»

^۲ شایان ذکر است در منابع و روایات در دسترس، نام حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام آمده است که دعا کردند و ملائکه خورشید را برگرداندند. رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۲.

و در روایاتی نیز راجع به یوشع بن نون چنین جریانی وارد شده است. رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۵. (محقق)

^۳ آیات قرآن هم در این باره آمده است. * روایاتی نیز داریم که حتی دو نیم کردن ماه با همین کلمه بوده است.

* سوره نمل (۲۷) آیه ۴۰: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ آلِ كَثِبَ أُنَّا بِكَ بِهٖ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفًا فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشَكُّرُ أَمْ أَكْفُرُ ۚ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ﴾.

^۴ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، با قدری اختلاف، از امام باقر علیه السلام.

متعال می‌تواند در شیئی قدرت خاصی قرار دهد، در امام علیه السلام نیز می‌تواند. این شخص رساله عملیه و مقلدینی دارد! این است مسئله.

انکار قضیه قلم و قرطاس

متأسفانه در میان خود ما برخی از علما هستند که برحسب ظاهر عالم و فقیه هستند اما در حقیقت هیچ فهم و درایت و معرفتی ندارند. یکی از این افراد به نام شیخ علی پناه اشتهااردی در قم است که الآن هشتاد یا نود سال سن دارد و در حوزه‌های علمیه، عالم و فقیه به‌شمار می‌رود و امام جماعت مدرسه فیضیه است. ایشان در کتاب خود درباره اینکه پیغمبر در حال احتضار فرمودند: «**اَيْتُونِي بَدْوَاةٍ وَ قِرطَاسٍ اُكْتُبُ لَكُمْ شَيْئًا لَا تَصِلُوا بَعْدَهُ اَبَدًا**؛ یک دوات و قلمی بیاورید تا برای شما چیزی بنویسیم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید!» اما عمر گفت: «**اِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ**؛ این مرد هذیان می‌گوید!»^۱ من با چشم خود دیدم که نوشته است:

چگونه ممکن است عمر چنین حرفی بزند؟! بالأخره عمر یا مسلمان بوده یا غیر مسلمان؛ اگر مسلمان بوده چگونه ممکن است مسلمانی چنین تعبیری به‌کار ببرد و چرا شما این اراجیف را در کتاب‌های خود می‌آورید؟!^۲

الحمدلله! دست شما درد نکند! یک عالم شیعی بعد از ۱۴۰۰ سال می‌آید و این حرف را می‌زند! شخصی که در ظاهر، عالم حوزه‌های علمیه است و درس می‌دهد و فقیه است - حال نمی‌دانم مقلد هم دارد یا نه - اما اصلی از اصول شیعه را با صراحت انکار می‌کند و می‌گوید: «این محال است! یا باید منکر اسلام عمر شویم که این ابداً ممکن نیست! یا باید بگوییم مسلمان است که در این حال چگونه ممکن است مسلمانی بگوید که پیغمبر هذیان می‌گوید؟!»

اولاً: چه کسی گفته اصلاً عمر مسلمان بوده و چگونه مسلمانی او را ثابت می‌کنید؟!^۳

ثانیاً: این مسئله در کتاب‌های اهل سنت حتی بیشتر از شیعه آمده است!^۴ در این حال، این عالم شیعی بعد از هشتاد سال عمر آن را انکار می‌کند! این مسئله چیست؟ واقعاً مسخره است!

انکار زیارت عاشورا و اهانت به تربت سیدالشهدا علیه السلام

شخص دیگری در طهران هست به نام سید مرتضی عسکری که مورخ و محقق در کتب اهل سنت است و تعدادی کتاب نیز دارد. ایشان چون در زیارت عاشورا لعن بر یزید و معاویه آمده است آن را منکر می‌شود و

^۱ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۲۰؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۳۲؛ نهج الحق، ص ۳۳۳.

^۲ کشکول زمان، ص ۲۹ - ۳۵.

^۳ رجوع شود به ثواب الأعمال، ص ۲۱۵ و ۲۱۶؛ تقریب المعارف، ص ۲۴۴ و ۲۴۹؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۴۰ و ۴۴۱؛ مهج الدعوات، ص ۳۳۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۱۱ و ج ۳۰، ص ۴۰۹.

^۴ مسند أحمد، ج ۱، ص ۳۳۶؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

می گوید: «این خلاف وحدت و خلاف تقیه است!»^۱

در پاسخ باید گفت: مگر امام علیه السلام به تو گفته است که زیارت عاشورا را در اینترنت بخوان تا اینکه خلاف وحدت باشد؟! این طور نیست! برو زیارت عاشورا را در منزلت یا در مسجد بخوان! چرا چنین می گوید؟ درحالی که علما می گویند: «زیارت عاشورا از نظر اعتماد و وثوق به آن تالی تلو قرآن است!»^۲ ائمه علیهم السلام نیز شیعه را توصیه می کردند که ایام عاشورا و جمعه‌ها و حتی هر روز، این زیارت را بخوانند^۳ و تمام علما هر روز صبح اهتمام به خواندن آن داشتند.^۴ بعد این شخص معمم با نود سال سن زیارت عاشورا را انکار می کند!

هم چنین شنیدم ایشان به هند رفته بود تا با برخی از علمای اهل سنت بحث و مناظره کند. آن عالم سنی گفته بود: «شما شیعه‌ها تعصب دارید و متحجرید!» ایشان گفته بود: «ما در چه مسئله‌ای تعصب داریم؟!» پاسخ داده بود: «شما بر خاک و تربت امام حسین سجده می کنید!» شنیدم که همین عالم شیعی تربت را به زمین انداخته و پا روی آن گذاشته بود!^۵ بعد آن عالم سنی گفته بود: «الحمدلله! بحث تمام شد!» ایشان گفته بود:

^۱ جهت اطلاع درباره این مطلب به منابع ذیل رجوع شود:

(۱) سایت رسمی اطلاع‌رسانی آیه‌الله شیخ نجم‌الدین طبری، صوت سخنرانی با موضوع: سند زیارت عاشورا و ماجرای مباحثه آیه‌الله طبری با علامه عسکری و زیر سؤال بردن مبنای علامه عسکری در تشکیک سند زیارت عاشورا. در ضمن این سخنرانی، آیه‌الله طبری می گویند: «آیه‌الله عسکری درباره سند زیارت عاشورا می گویند: در رجالش کسانی هستند که آقای خوئی آنها را تضعیف کرده است!»

(۲) سایت تابناک، برخورد دوگانه با پژوهش دینی در کشور ما (با یادی از علامه سید مرتضی عسکری)، صحبت‌های حجّة الإسلام رسول جعفریان، تاریخ انتشار: ۲۲ آذر ۱۳۸۶، کد خبر: ۳۱۷۶.

(۳) سایت کتابخانه مدرسه فقهت، خارج کلام مقارن، استاد حسینی قزوینی، ج ۱، ص ۱۶۱، ۲۰ بهمن ۱۳۹۳، مبحث تعداد صحابه دارای روایت، نقد کتاب «مائة و خمسون صحابی مختلق» اثر علامه عسکری، کد مطلب: ۷۴۸۳. (محقق)

^۲ جهت اطلاع از سند زیارت عاشورا رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۷۴؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۷۲. هم چنین جهت اطلاع بیشتر از صحت سند آن رجوع شود به شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور، ج ۱، ص ۳۳ - ۷۶؛ جرعه‌ای از دریا، ج ۱، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

^۳ رجوع شود به کامل الزیارات، ص ۱۷۴ - ۱۷۶؛ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۷۲ - ۷۸۲.

^۴ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۷۷۶:

«...قال علقمة: قال أبو جعفر عليه السلام: "إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَزُورَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ مِنْ دَارِكَ فَأَفْعَلْ وَ لَكَ ثَوَابٌ جَمِيعِ ذَلِكَ."» ترجمه:

«و اگر توانستی حضرت سیدالشهدا علیه السلام را هر روز با همین زیارت (عاشورا) از درون خانه خود زیارت نمایی، پس چنین کن که ثواب تمام آن (توسلات و آثار لعن و سلام‌ها) به تو خواهد رسید.» (محقق)

^۵ رجوع شود به خبرگزاری حوزه، گفتگویی متفاوت با علامه عسکری، تاریخ انتشار: ۱۳۹۳/۰۶/۲۷ شمسی.

«برای چه؟» پاسخ داده بود: «می‌خواستم ببینم که تعصب دارید یا نه؛ ولی الحمدلله دیدم که تعصب ندارید!» ایشان گفته بود: «خب بیایید تا بحث کنیم!» اما آن عالم سنی گفته بود: «نه، بحث تمام است! من فقط می‌خواستم این مسئله را ببینم که دیدم.»

ببینید معرفت این شخص که از سادات و علمای شیعه و مورخ و صاحب تألیفات است، به این مقدار است که تربت امام حسین علیه السلام را به زمین انداخته و زیر پا می‌گذارد و به این شکل روی آن می‌ایستد! این شخص به قم آمده و به مدرسه معصومیه رفته بود. شنیدم - و هنوز نوارش را هم دارم - که گفته بود: «زیارت عاشورا به نظر من اصلاً صحت نداشته و غیر معتمد است، زیرا مخالف تقیه است!» و بعد از اینکه دید حوزه علمیه در مقابلش ایستاد و بر او هجمه کرد، گفت: «نه، منظور چنین است و چنان!» ولی من از برخی شاگردان شنیدم که گفته بود: «اینها به من هجوم آوردند و من مجبور شدم که حرفم را پس بگیرم، ولی اعتقاد من همان است که زیارت عاشورا صحیح نیست!»

این یک عالم شیعه است! توجه کردید؟! اینها افرادی هستند که مردم را به سمت امام زمان علیه السلام دعوت می‌کنند!!

انکار هجوم به بیت حضرت زهرا سلام الله علیها

همین‌طور این شخصی که در لبنان است و لابد شما مطالب او را دیده‌اید. ایشان راجع به اینکه عمر به خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها آمد و درب خانه را آتش زد و وقتی فهمید فاطمه پشت در است، به در ضربه زد و به او حمله کرد و فرزندی که در شکم آن حضرت بود سقط شد،^۱ گفته بود:

چگونه ممکن است مردی ببیند که همسرش را می‌زنند و ساکت بنشینند و فقط نگاه کند؟!^۲

ببینید که چگونه با این استدلال اصل قضیه را منکر می‌شود! بعد از مدتی یکی از رجال سعودی گفته بود: «الحمدلله بعد از ۱۴۰۰ سال یک شخص با انصاف آمد و این تهمت‌هایی که به سیدنا عمر می‌زنند را رد کرد!» و همین الان هم می‌گویند!

^۱ رجوع شود به کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۵۸۶ و ۵۹۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۳؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱ و ۷۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۴۸ و ۴۹.

^۲ قائل به این مطلب سید محمدحسین فضل‌الله از علمای معروف لبنان است. (منبع: سایت آپارات، کتاب الله و عترتی - شبکه جهانی ولایت، کلیپ صوتی سخنرانی سید محمدحسین فضل‌الله؛ سایت یوتیوب، کلیپ تصویری تحت عنوان ردّ دروغ شهادت حضرت زهرا علیها السلام توسط آیه‌الله فضل‌الله، زمان انتشار: ۷ مارس ۲۰۱۵ م.)

و دیگر گوینده این مطلب آیه‌الله محمدحسین آل کاشف‌الغطاء در کتاب جنّة المأوی، ج ۱، ص ۶۲ - ۶۶ می‌باشد.

البته جناب آیه‌الله سید جعفر مرتضی‌عاملی در کتاب مأساة الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۱۳۰ جواب قاطع و مستدلّی از شبهات ایشان نسبت به انکار شهادت حضرت زهرا داده است. (محقق)

هم‌چنین امام‌جمعه کویت درباره شیخ [علی پناه] اشتهاردی که گفته بود ممکن نیست عمر بگوید: **إِنَّ الرَّجْلَ لَيَهْجُرُ**؛ گفته بود: «الحمد لله بعد از ۱۴۰۰ سال یک منصف آمد و این تهمت‌ها را برگرداند!» اینها علمای ما هستند!

باز بودن راه بحث و گفتگو در سیره و مرام امام زمان علیه السلام

پس انسان باید از کدام عالم تبعیت کند؟! آن عالمی انسان را به امام زمان علیه السلام می‌رساند که معرفتش نسبت به امام علیه السلام معرفت کامل و راهش استوار و از لحاظ استقامت و متانت شخصی متین باشد و همان را بگوید که می‌بیند و با قلب و وجدان و ضمیرش لمس می‌کند. این همان عالمی است که انسان می‌تواند به او تکیه و اعتماد کند؛ این همان عالمی است که کلامش منطبق بر مسائل عقلی و واقعی و مطالب حق است؛ این همان عالمی است که دیگر از بحث و مطالعه و خواندن فرار نمی‌کند!

وقتی من با بسیاری از این افراد مواجه می‌شدم، از این راه فرار می‌کردند! چرا؟ چون استدلال و علم ندارند.

اما باب و راه امام علیه السلام برای همه باز است و هیچ‌گاه آن را به روی کسی نمی‌بندند. اگر در هر زمینه‌ای دیدیم که عالمی یا شخصی می‌گوید: «نباید درباره این مسئله صحبت بشود!» بدانیم که در اینجا مشکلی وجود دارد. چرا نباید صحبت بشود؟! راه بحث و گفتگو در هر حالی باز است و راه وصول به امام علیه السلام همیشه باز است؛ راه امام علیه السلام راه بحث و عقل و منطق و استدلال و فهم و تفقه است؛ این است راه امام علیه السلام! درست شد؟! درحالی که می‌بینیم راه‌های دیگر بسته است و در آنها تعصب و تحجر وجود دارد. اگر خواستید با کسی بحث کنید ولی او گفت: «این اعتقاد من است و من در این مسئله بحث نمی‌کنم!» و وقتی به او می‌گویید: «چرا؟ مسئله چیست؟» می‌گوید: «بنخواهید یا نخواهید راه من همین است!» بدانید که تمام این راه‌ها برخلاف راه امام علیه السلام است. بر این اساس، هر کسی باید اولاً و قبل از مراجعه به دیگری در خود نگاه کند که آیا آمادگی پذیرش هر مطلبی و تفکر در آن را در خود می‌بیند یا نمی‌بیند؟ الآن همه ما ادعا می‌کنیم: «بله، ما آمادگی پذیرش این مسئله و این فکر و نظر و عقیده را داریم!» ولی باید دقیق‌تر به این مسئله نگاه کنیم؛ چون وقتی انسان در معرض برخی از ملاحظات و تنگناها قرار می‌گیرد، آنجاست که می‌بیند نسبت به بعضی از مسائل پذیرش ندارد.

منهاج امام علیه السلام می‌گوید: بر هر کسی لازم است در مسیری قدم بگذارد که ابداً هیچ چیزی نتواند آن مسیر را ببندد.

من با بعضی از افراد در عربستان بحث می‌کردم و آنها به قم نیز آمدند. از آنها پرسیدم: «چرا شما چنین می‌گویید؟» گفتند: «این مسئله مربوط به وحدت وجود است و اشتباه است!» گفتم: «اشکالی ندارد، بیایید صحبت کنیم تا ببینیم اشتباه است یا نه!» گفتند: «نه، ما بحث نمی‌کنیم!» گفتم: «چرا بحث نمی‌کنید و

در این صورت چرا می‌گویید اشتباه است؟ اگر آن را اشتباه می‌دانید اشکال ندارد، بیا بید تا صحبت کنیم و فکر کنیم و به گفتگو بنشینیم.» گفتند: «نه، ما نمی‌توانیم!» گفتم: «اگر نمی‌توانید، [پس چرا می‌گویید اشتباه است]؟! بیا بید با هم بنشینیم و بحث کنیم! مگر فرق میان ما چیست؟!»

مناظره مؤلف با برخی از اهل تسنن در مسجد الحرام

یک وقت در مسجد الحرام روبه‌روی حجر اسماعیل نشسته بودم که یکی از طلبه‌های دانشگاه مدینه که اهل الجزایر بود آمد و شروع کردیم به صحبت کردن. تقریباً دوازده نفری دور ما جمع شدند و حدود یک ساعت و نیم هم صحبت کردیم. در این مدت یکی از این شرطه‌ها مدام می‌آمد و به اینها می‌گفت: «اینها شیعه هستند، به اینها گوش ندهید!» من به او گفتم: «چرا چنین می‌گویی؟ تو هم بیا بنشین و گوش بده!» ما یک ساعت و نیم نشسته بودیم و این شخص سه بار آمد و رفت و می‌گفت: «متفرق شوید! متفرق شوید! این شیعه است و شیعیان جبرئیل را لعن می‌کنند و قرآن را تحریف می‌کنند و چنین و چنان می‌گویند!»

من به این افراد گفتم: «من برای شما بلیط هواپیما می‌گیرم تا با من به ایران بیایید و ببینید که در هر اطاق ما همین قرآن چاپ فهد شماس است که می‌خوانیم! من پول بلیط شما را می‌دهم، بیایید و ببینید!» طبعاً اینها را دروغ و اتهام به شیعه به خود مشغول کرده است.

به آنها گفتم: «وقتی من نماز می‌خوانم بیایید و به نحوی پشت سر من بنشینید که من متوجه نشوم تا بعد نگوید تقیه کرده‌ام! بعد ببینید که آیا در تشهد، جبرئیل امین را لعن می‌کنم و می‌گویم: **«خَانَ الْأَمِينِ! خَانَ الْأَمِينِ!»** یا اینکه می‌گویم: **«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.»** پس این اتهامات برای چیست؟!»^۱

۱ «خَانَ الْأَمِينِ» به معنای «جبرئیل امین خیانت کرد» باوری است که برخی از عالمان اهل سنت و وهابیت به شیعیان نسبت داده‌اند.^۱ به ادعای آنها، شیعیان معتقدند حضرت جبرئیل مأمور رساندن وحی به امیرالمؤمنین علیه السلام بود ولی خیانت کرده و آن را به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رساند. برای همین شیعیان در پایان نماز عبارت «خَانَ الْأَمِينِ» را تکرار می‌کنند!^۲ از نظر عالمان شیعه، این ادعا، تهمت به شیعه است و با انگیزه شبیه‌سازی مذهب شیعه به دین یهود ساخته شده است؛ زیرا گروهی از یهودیان معتقد بودند که جبرئیل مأمور بوده نبوت را در فردی از قوم یهود قرار دهد، اما آن را به فرد دیگری داده است!^۳ شیعیان ضمن اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام را پیامبر نمی‌دانند،^۴ معتقدند جبرئیل علیه السلام معصوم است و خطایی از او سر نمی‌زند.^۵ هم‌چنین شیعیان پس از سلام نماز، سه بار دست‌ها را بالا آورده و در هر بار تکبیر می‌گویند؛ چراکه به فتوای فقیهان شیعه، گفتن سه بار تکبیر پس از سلام نماز مستحب است.^۶ (محقق)

(۱) به‌عنوان نمونه: العقد الفرید، ابن عبدربه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الموضوعات، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ منهاج السنّة النبویة، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۷ و ۳۲؛ القول المفید، عثیمین، ج ۱، ص ۳۲۱؛ سلسله التفسیر لمصطفی العدوی، ج ۲۳، ص ۱۵.
(۲) الرياض الندیة، ابن أبی العزّ، ج ۴، ص ۵۶۸.

ما باید در تمام مسائل آزاده و اهل تحقیق باشیم و راه فکر ما در همه زمینها باز باشد و نباید هیچ یک از این شایعه‌ها راه عقل ما را ببندد؛ این می‌شود راه امام علیه السلام!
بنابراین بین آن کسی که می‌گفت: «مسئله وحدت وجود خلاف است و من با شما بحث و مناظره نمی‌کنم» و بین آن سنی چه فرقی است؟!

اتمام حجت مؤلف در مناظره با پرسشی عقلی

در آن بحث بنده تمام آن سنی‌ها را ملزم کردم و به آنها گفتم: «شما اصلاً عقل و درایت ندارید!» حدود دوازده نفر بودند و بین آنها نیروهای امنیتی هم بود و آن طلبه هم کنار من نشسته بود. گفتند: «چرا ما را به این مسئله متهم می‌کنید؟»

گفتم: «بسیار خب، من کاملاً از تشیع و عقاید تشیع دست بر می‌دارم و شما هم از تسنن و عقاید تسنن دست بردارید و هر دوی ما مسیحی می‌شویم! مشکلی نیست؟ حال امشب و در این ساعت می‌خواهیم اسلام بیاوریم و مسلمان بشویم. در مقابل ما عمر و ابوبکر و علی بن ابی طالب حضور دارند، کتب علی بن ابی طالب هست و کتب عمر و ابوبکر - که اصلاً کتابی ندارند - هم هست؛ نهج البلاغه و روایات پیغمبر و سایر روایات هم هست. هر کدام از ما و شما نه عمر و ابوبکر را دیده‌ایم و نه علی را دیده‌ایم. حال در همین کتب شما - مانند فرائد السمطين، فقه ابن جوزی، ینابیع المودة شيخ سليمان قندوزی، صحیح مسلم، صحیح بخاری و تمام کتب دیگر - مطالبی را که در مورد علی بن ابی طالب هست وسط می‌گذاریم و مطالبی را که درباره عمر هم هست وسط می‌گذاریم؛ اکنون چه کسی را انتخاب می‌کنیم؟ علی یا عمر؟ کدام یک؟ من اصلاً کتب خودمان را هم مطرح نمی‌کنم!» همه ساکت شدند و هیچ کدام از این دوازده نفر جوابی ندادند!

گفتم: «برای همین است که می‌گویم شما اصلاً عقل و فهم و درایت ندارید! من می‌گویم که اگر با این مطالبی که در کتب خودتان دارید بتوانید افضلیت عمر بر علی بن ابی طالب را ثابت کنید، من همین جا در مقابل شما با عمر بیعت می‌کنم!» به همین صراحت به آنها گفتم! گفتم: «بیاید و همین مطالبی را که در کتب شما وجود دارد عرضه کنید و کاری به کتب شیعه هم نداشته باشید، اگر مطالب درباره عمر بالاتر از علی بود، قسم به خدای کعبه من در مقابل همه شما با عمر بیعت می‌کنم!» دقیقاً گفتم: «قسم به خدای کعبه!» ولی تمام آنها ساکت شدند.

۳) مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۳، ص ۶۱۱.

۴) الشافی فی الإمامة، سید مرتضی، ج ۳، ص ۵.

۵) الاعتقادات فی دین الإمامیة، شیخ صدوق، ص ۹۶.

۶) المقنعة، شیخ مفید، ص ۱۱۴؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۱۰، ص ۴۰۸.

به آنها گفتم: «من شما را ملزم کردم و بالأخره از اینجا هم خواهم رفت، ولی بر شماست که در این مسئله فکر کنید.» همه ساکت شدند و سرشان را پایین انداختند. این می‌شود راه امام علیه السلام!

مناظره یکی از علما با علامه طهرانی درباره مسائل عرفانی

این مسئله بعینه در میان ما شیعیان نیز وجود دارد. مرحوم والد - رضوان الله علیه - با همین شخصی که زیارت عاشورا را انکار کرده بود، بحث می‌کردند. آن شخص می‌گفت: «تمام مطالب سلوکی و عرفانی باطل است و اصلاً این مثنوی چه می‌گوید؟! اصلاً مولانا چیزی نمی‌فهمد!»

مرحوم والد کتاب مثنوی را آوردند و در مقابلش گذاشتند و فرمودند: «مقداری بخوانید و شرح دهید!» اصلاً هیچ نمی‌فهمید! چگونه کتابی را که نخوانده‌ای به این اتهامات متهم می‌کنی؟! آیا آن را خوانده‌ای؟! چرا ما خودمان را شیعه می‌نامیم ولی مانند سنی‌ها عمل می‌کنیم؟! پس فرق ما با آنها چیست؟! واقعاً فرق ما با آنها چیست؟! آیا این راه امام زمان علیه السلام است؟! اگر این شخص مسلمان، جناب مولانا و سایر عرفا در مقابل امام زمان علیه السلام بایستند و بگویند: «این شخص، شیعه شما و از علمای شیعه است و ما را به این مسائل متهم کرده است!» حضرت چه خواهند گفت؟! خواهند گفت: «باید جواب او را بدهی! چرا به او تهمت می‌زنی?!»

بنابراین، راه امام علیه السلام راه حریت و عقل و منطق است در هر مسئله‌ای؛ لذا می‌بینیم راه این افراد، [غیر از راه امام زمان علیه السلام است]!

الآن بسیاری از افراد می‌گویند: «انسان نباید فلسفه و عرفان بخواند و مکتب عرفان افراد را گمراه می‌کند!» چرا گمراه می‌کند؟ بنده عرفان خوانده‌ام آیا گمراه شده‌ام؟! واقعاً گمراه شده‌ام؟! من مانند شما نماز می‌خوانم و قرآن می‌خوانم و مانند شما حج بجا می‌آورم، چگونه من می‌شوم گمراه و شما می‌شوی هدایت‌شده؟ واقعاً باید از اینها پرسید که کجای این مسئله گمراهی و ضلالت است؟!

حکایاتی از ارادت اهل فلسفه و عرفان به اهل بیت علیهم السلام

علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - اول فیلسوف خاورمیانه و جهان اسلام بود، درحالی‌که ولایت ایشان نسبت به ائمه علیهم السلام از همه این مراجع - چه قبلی‌ها و چه بعدی‌ها - بهتر و بالاتر و شریف‌تر و قوی‌تر بود! همیشه در هر روز ماه رمضان قبل از افطار به حرم حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها به زیارت می‌رفت و ضریح را می‌بوسید و بعد به خانه برمی‌گشت و افطار می‌کرد! کدام‌یک از این مراجع این کار را می‌کنند؟! بعد می‌گویند ایشان گمراه و گمراه‌کننده است! آیا این مفسر قرآن گمراه و گمراه‌کننده است؟! چطور؟!

آقا شیخ محمدجواد انصاری - رضوان الله علیه - یکی از اساتید عرفان پدر ما و اهل همدان بود. شاید

در روح مجرد درباره او خوانده باشید.^۱ جد مادری^۲ ما می گفت:

در معیت ایشان در ایام زمستان به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف شدیم. ایشان به شاگردان خود می گفت: «من می خواهم تنها به زیارت بروم و نمی خواهم کسی با من باشد یا پشت سرم حرکت کند.»

یک روز با خود گفتم: ایشان همیشه این طور می گوید، من پشت سر ایشان حرکت می کنم تا ببینم ایشان چطور زیارت می کند! وقتی ایشان بیرون رفت من نیز پشت سر ایشان با فاصله پنجاه متری حرکت کردم تا مرا نبیند. وقتی به فاصله صد متری حرم رسید، دیدم دیوارهای اطراف را بوسید، بعد از پنجاه متر دوباره بوسید و بعد از پنجاه متر دوباره بوسید، تا اینکه به اولین در صحن رسید و آن را نیز بوسید، دوباره به در بعدی رسید و آن را هم بوسید. من حساب کردم تا وقتی به قبر امام علیه السلام رسید، بیست بار در و دیوار را بوسید!

تقابل حوزه نجف با اهل فلسفه و عرفان

بعد می گویند ایشان مخالف ولایت است و صوفی و زندیق و کافر است! حتی وقتی ایشان به نجف می روند، آیه الله سید محمود شاهرودی - بالاترین مرجع و صاحب رساله! - در درس خود اعلام می کند: «یک زندیق و صوفی به نجف آمده است و کافر و نجس است!» ببینید، اینها مراجع ما هستند! آخر به چه دلیل چنین می گویی؟! حتی می گویند اگر ایشان به منزل آقا شیخ عباس قوچانی نرفته بود ممکن بود بعضی از افراد متعرض او بشوند و او را کتک بزنند!

همین افراد نیمه شب به منزل آقا سید علی قاضی - رضوان الله علیه - رفتند تا او را به قتل برسانند! این مسائل در احوالات آقای قاضی در کتب آمده است؛ یعنی همین افراد این اوباش را تحریک می کردند که به خانه آقای قاضی بروند تا او را به قتل برسانند و حتی یک بار ایشان به شکل معجزآسا از دست یکی از این افراد نجات پیدا کرد! چون فکر کرد ایشان را کشته است و از منزل خارج شد.^۳

اینها می آمدند افراد را علیه ایشان تحریک می کردند و در نتیجه این افراد به مسجد می رفتند و ایشان را با سنگ می زدند و شیشه های مسجد را می شکستند و در حال نماز فرش را از زیر پای ایشان کشیده و مریدان ایشان را با سنگ می زدند!^۴ این طور با اینها رفتار می کردند.

اینها علمای ما هستند! بنده بعضی از این مسائل را - البته نه به این شکل، بلکه به اجمال - در کتاب اسرار ملکوت آورده ام^۵ که ان شاء الله اگر به زبان عربی ترجمه شود خواهید دید که این مسائل به چه نحو بوده

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۳۷ - ۵۸.

^۲ مرحوم حجة الاسلام حاج سید عبدالحسین معین شیرازی رحمة الله علیه. (محقق)

^۳ رجوع شود به عطش، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

^۴ رجوع شود به عطش، ص ۲۳۰ - ۲۳۲.

^۵ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۱۷.

است.^۱

این [تضییقات] برای چیست؟ چون آنها اهل عرفان هستند! مگر گناه اهل عرفان چیست؟ آیا گناهی مرتکب شده‌اند؟! بسیاری از علما و فقهای ما اهل عرفان بوده‌اند، پس چرا مردم را به این شکل در مقابل اهل عرفان تحریک می‌کنید؟! این راه و روش اینهاست.

اما راه و روش امام علیه السّلام راهی است که انسان در مواجهه با مسائل در سینه خود احساس ضیق و تنگی نمی‌کند. این می‌شود راه امام علیه السّلام.

بر این اساس، اگر ما یک عالم دینی را دیدیم که عمامه بر سر و ریش بلندی دارد و چنین و چنان است، اما به انسان اخم کرده و می‌گوید: «نه، این درست نیست و...!» انسان احساس می‌کند که این عالم می‌خواهد بعضی از راه‌ها را به روی او ببندد! هم‌چنین اگر دید که وقتی با او بحث می‌کند اصلاً قصد پذیرش ندارد، باید شک کند که آیا اصلاً عقل دارد یا ندارد!

معیار حرکت در راه امام زمان علیه السّلام، صفای باطن در تلقی حقایق

بنابراین، می‌توانیم این مسئله را در این عبارت خلاصه کنیم: اگر انسان باطن خود را صاف کند و در نفس خود نسبت به تلقی و پذیرش مطالب و نسبت به هر چیزی که با آن روبه‌رو می‌شود، احساس صفا و راحتی کند و نسبت به پذیرش آنها ضیق و حرجی نبیند، بداند که در راه امام علیه السّلام است.

اما اگر انسان در نفس خود ضیق و حرج نسبت به شخص خاصی احساس کند، مثلاً کسی نزد شما آمده و با شما صحبت می‌کند و می‌گوید: «اصلاً شما نباید پشت سر فلان عالم دینی حرف بزنید، چراکه ایشان صدیق و مطهر و طاهر است و اعمالش چنین و چنان است!» شما نیز بگویید: «من خودم با چشم خود این مسئله را دیده‌ام!» اما او بگوید: «نه! اگر این مسئله را بگویی تو را خواهیم زد و...!» فوراً باید متوجه بشوید که این برخلاف صدق است.

عقل و منطق، طریق امام علیه السّلام

بنابراین، در راه امام علیه السّلام ضرب و شتم و اتهام و دروغ و ناسزا وجود ندارد، بلکه در تمام زمینه‌ها راهی باز و عقلانی است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: بیایید با من حرف بزنید، بیایید با من بحث و گفتگو و در مسائل جاریه صحبت کنید؛ اگر در رفتارها و اعمال من خطایی دیدید باید به من تذکر بدهید، چراکه من هم فردی مانند سایر افراد هستم!^۲ این است راه امام علیه السّلام.

^۱ اسرار الملکوت، ج ۱، ص ۹۲ - ۱۰۵.

^۲ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۳۵.

ولی ما در بعضی از اوقات می بینیم که اگر بگوییم: «فلانی اشتباه می کند» می گویند: «چرا اشتباه می کند؟! ابداً ممکن نیست که این شخص اشتباه کند!» چرا؟! آیا امام است؟ آیا پیامبر است و خداوند به او وحی می کند؟! می گویند: «ما اینها را نمی فهمیم، اگر یک بار دیگر چنین بگویی تو را می زنیم و در فلان جا قرار می دهیم!» بنابراین فوراً می فهمیم که این راه، راه امام علیه السلام نیست.

مرحوم والد همیشه می فرمودند:

راه ما برای همه باز است! هر کسی می خواهد بحث کند، بیاید؛ هر کسی می خواهد کتاب های ما را بخواند، بیاید؛ هر کسی می خواهد اشکالی مطرح کند، بیاید!

شرط علامه طهرانی برای مناظره با یکی از علمای منتقد

نمی دانم این قضیه را سال های گذشته نقل کرده ام یا نه. یک روز زمستان یکی از بزرگ ترین علما و مراجع مشهد به نام شیخ [حسن علی] مروارید به منزل مرحوم والد آمد. ایشان گفت: «من می خواهم با شما درباره مسائل فلسفی و وحدت وجود و برخی مسائل دیگر گفتگو کنم.» مرحوم والد فرمودند:

بفرمایید! ما آماده ایم؛ ولی با این شرط که این گفتگو و این مباحث ضبط بشود و بعد، از روی نوار پیاده و در حوزه های علمیه منتشر گردد.

گفت: «نه، نه، نه!» ایشان (مرحوم والد) گفتند:

چرا؟! اگر می خواهید بحث کنید، من آماده ام! چرا ضبط و منتشر نشود؟!^۱

ایشان دو سال پیش رحلت کردند، خداوند رحمتشان کند.^۲

اتفاقاً الآن شما به این مسئله خندیدید، چرا؟ چون فهمیدید که این مسئله برخلاف عقل است. چرا ایشان نپذیرفت؟ با اینکه ایشان - خدا رحمتش کند - از فقها و علما و مشهورین و شخصی عابد و زاهد بود و ما به

«... فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ؛ فَإِنَّ لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقَ أَنْ أُحْطَىٰ وَ لَا أَمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي؛ فَإِنَّا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارِبِّ غَيْرِهِ، يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَ أَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَىٰ مَا صَلَّحْنَا عَلَيْهِ؛ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالهُدَىٰ، وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَىٰ.» ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۱۱۷:

«... از گفتگوی به حق دست بردارید، و از اظهار حق خودداری نکنید! وقتی با شما مشورت می کنم نظریات خود را از روی عدل بیان کنید؛ زیرا من بالاتر از آن نیستم که در وجود خود خطا نکنم؛ و در نفس خود مأمون نیستم مگر اینکه خدا مرا حفظ کند، آن خدایی که مالکیتش بر من بیشتر است از خود من بر من...؛ من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که پروردگاری غیر از او نیست. خداوند بر ما و بر نفوس ما مالکیت دارد، و ما خودمان مالک خود نیستیم؛ او مالک ما است. و خداست که ما را از آن چیزی که در او بودیم بیرون آورده، و به سوی صلاح و رشد قرار داده است؛ و بعد از ضلالت ما را هدایت فرموده، و بعد از کوری ما را بصیرت داده است.»

^۱ رجوع شود به مطلع انوار، ج ۵، ص ۱۴۸ - ۱۵۱؛ نرم افزار کیمیای سعادت، مجموعه پرسش و پاسخ، ص ۵۲۳.

^۲ ایشان در ۱۹ شعبان ۱۴۲۵ ه.ق رحلت کردند. (محقق)

همراه مرحوم والد به منزلش می‌رفتیم و او نیز به منزل مرحوم والد می‌آمد. ولی ملاحظه کنید که چطور با این سرعت ما فهمیدیم که این راه، راه امام علیه السّلام نیست؛ چراکه راه امام علیه السّلام همیشه باز است! بیا با هم بحث کنیم و بعد این مطالب را در حوزه‌های علمیه منتشر کنیم تا آنها ببینند و بخوانند؛ بالأخره یا حق با ما است یا با شما است! این یک مسئلهٔ بدیهی است. لذا این هم مانند آن فرد سنی است؛ چه فرقی می‌کند؟! درست است؟ مسئله روشن است.

بر این اساس، ما باید در مطالعات و بحث‌ها و کتاب خواندن‌ها و در زمینه‌های علمی خود ببینیم که کدام صفحه یا کدام شخص به این روش و به این راه نزدیک است و کدام یک از آن دور است؛ ما کتاب‌هایش را می‌خوانیم و می‌فهمیم که روش و منهاج او خطاست.

معرفت و توحید، طریق امام علیه السّلام

خلاصهٔ سخن آنکه: راه امام علیه السّلام راهی است که در آن معرفت خداوند است و این راه انسان را به بالاترین مراتب کمال که همان توحید است، می‌رساند. این راه، راهی است که روایات و آیات قرآن ما را به آن می‌رساند و تشویق می‌کند؛^۱ مانند خطبه‌هایی از نهج البلاغه که در اوصاف متقین آمده^۲ و هم‌چنین روایات دیگری از ائمه علیهم السّلام که انسان را به سوی معرفت خداوند متعال و به سوی توحید و کمال تشویق می‌کند. این است راه امام علیه السّلام.

لذا هرکس که به این راه نزدیک بود، برحسب میزان نزدیک بودنش مراتبی دارد؛ و هر کس که از آن دور بود، بر انسان است که از او دوری کند.

این خلاصه‌ای بود که در جواب این سؤال عرض شد و البته بنده کمی مطلب را باز کردم تا جوانان و برادران بدانند که هر شخص معمم و عالم دینی موافق شریعت نیست.

همان‌طور که عرض کردم: یک عالم دینی ولایت تکوینی و علم غیب امام علیه السّلام را نفی می‌کند، عالم دیگری یکی از اصول اولیه و ابتدائی شیعه را کنار گذاشته و اتهامی را که بر عمر وارد است نفی می‌کند، یک عالم دیگر صحت زیارت عاشورا را انکار کرده و عالم دیگری هم در این کشورها - همان‌طور که شما بهتر از من می‌دانید - اصلاً مبانی شیعه را منکر می‌شود و از اهل سنت دفاع می‌کند، انگار که واقعاً خودشان از اهل سنت هستند و از آنها حقوق و مسائلی به ایشان می‌رسد! ظاهراً مسئله به این شکل است و انسان نمی‌تواند

^۱ رجوع شود به سوره مائده (۵) آیه ۱۰۵؛ سوره حشر (۵۹) آیه ۱۹؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹؛ در بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۷۶ - ۹۴ مجموعاً ۴۰ روایت؛ و در مطلع انوار، ج ۴، ص ۲۳۴ - ۲۳۶ مجموعاً ۱۹ روایت در زمینهٔ معرفت نفس به نقل از غرر الحکم ذکر شده است. (محقق)

^۲ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۳ - ۳۰۶.

اعمال و تصرفات و سخنان آنها را توجیه کند.

چطور ممکن است که یک عالم شیعی تمامی روایات و همه اصول و عقاید شیعه را انکار کند و زبان به مطالبی باز کند که دشمن از طرح آنها خشنود می شود؟! چطور این عالم به خودش اجازه می دهد که چنین مطالبی بگوید؟!

معرفت امام علیه السلام، فقط از مسیر توحید و عرفان

بر این اساس، برای انسان راهی جز مسیر توحید و عرفان و ولایت باقی نمی ماند؛ همان طور که بنده این مسئله را در کتاب مهر فروزان متذکر شده ام که علامه طباطبائی به مرحوم والد - رضوان الله علیهما - می فرمودند:

انسان به معرفت امام علیه السلام نمی رسد مگر با توحید و عرفان؛ چراکه حقیقت ولایت عبارت است از توحید و کسی که به توحید نرسیده است، به ولایت نیز نمی رسد.^۱

اما اینها امام علیه السلام را مانند سایر افراد می بینند و می شناسند؛ همانطور که سایر افراد در خیابانها راه می روند و حرف می زنند و می خورند و می خوابند، امام علیه السلام نیز یک اعمالی انجام می دهد. اینها هیچ معرفتی به کیفیت ولایت و تصرفات امام علیه السلام ندارند و اصلاً نمی دانند چطور انسان می تواند به مرتبه ای برسد که:

عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي؛ أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ، وَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ.^۲

یا در حدیث قدسی دیگر خداوند متعال می فرماید:

لَا يَزَالُ يَتَقَرَّبُ عَبْدِي إِلَى الْبِائِثَاتِ حَتَّى أَكُونَ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ.^۳

این است رسیدن به مرتبه ولایت. کتابها مملو از این روایات و عبارات است، ولی این افراد انگشت

^۱ مهر فروزان، ص ۳۴.

^۲ عدّة الداعی، ص ۳۱۰؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵؛ مشارق أنوار الیقین، ص ۱۰۴؛ کلمة الله، سید حسن شیرازی، ص ۱۴۰. با قدری اختلاف در مصادر. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۳:

«ای بنده من، فقط مرا عبادت نما تا اینکه تو را مثل خود (و یا مثل خود) قرار دهم؛ من به چیزی که اراده ام بر خلق آن تعلق گیرد می گویم وجود پیدا کن و آن موجود می شود؛ تو نیز به هرچه اراده ات تعلق بگیرد می گویی بوده باش و او خواهد بود!»

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲؛ صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۹۰؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۸۱؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱. با قدری اختلاف در مصادر. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۶۳:

«به طور استمرار بنده من چنانچه در مقام انقیاد برآید و به واسطه اموری که موجب خشنودی و رضایت من است خود را به من نزدیک و مقرب گرداند، آن قدر به من نزدیک خواهد شد تا اینکه منک و فانی در من شود؛ در این هنگام، من گوش او خواهم بود که با او می شنود و چشم او می باشم که با آن می بیند و زبان او می گردد که با آن صحبت می کند.»

در گوش خود کرده تا حق را نشنوند، لذا همه این مطالب را منکر می‌شوند.

شرح حالی از جناب معروف کرخی و بایزید بسطامی

برخی منکر می‌شوند که معروف کرخی از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است، چرا؟ چون ایشان از صوفیه و عرفا بوده است؛ با اینکه در بسیاری از کتاب‌ها آمده است که معروف از شاگردان امام رضا علیه السلام بوده و قبلاً مسیحی یا زرتشتی بوده و به دست حضرت شیعه شده است.^۱

هم‌چنین منکر می‌شوند که بایزید بسطامی از شاگردان امام صادق علیه السلام بوده است!^۲ الآن قبر بایزید در بسطام در شاهرود بین راه مشهد و طهران معروف است و من هم آن را زیارت کرده‌ام.

وقتی که بایزید از مدینه خارج شد، حضرت فرزندشان محمد بن صادق علیهما السلام را همراه او فرستادند. آنها با هم به بسطام آمدند و محمد، فرزند امام قبل از او از دنیا رفت.^۳ بایزید وصیت کرد که وقتی از دنیا می‌رود او را زیر پای محمد بن صادق دفن کنند و الآن بایزید قبرش در صحن و بیرون است و محمد بن صادق قبه و بارگاه دارد.^۴

اینها منکر این مسائل می‌شوند، چرا؟! تو که رجالی هستی چرا انکار می‌کنی که معروف از اصحاب امام علیه السلام بوده است؟ به چه دلیل؟! این تهمت و دروغ است! فردا و روز حساب، در محضر خداوند چه خواهی گفت؟ اگر معروف به تو بگوید: «چرا در کتابت نوشتی که من از اصحاب امام رضا علیه السلام نیستم؟ آیا صرفاً به خاطر اینکه من از صوفیه هستم، مرا طرد و رد می‌کنی و ارتباط مرا با امام رضا علیه السلام انکار می‌کنی؟!» چه خواهی گفت؟! این است امانت در کتابت؟ خیر! من این را خیانت در امانت می‌بینم!

دیانت مردم، امانتی الهی در دست علما

همان‌طور که قبلاً خدمت شما عرض کردم: تاریخ و عقاید شیعه و اعتقادات و دیانت مردم امانتی است از جانب خداوند متعال در دستان ما و جایز نیست که در این امانات خیانت کنیم؛ جایز نیست چیزی را به

^۱ طبقات الصوفیة، سلمی، ص ۸۲؛ الرسالة القشیریة، ص ۴۱؛ وفيات الأعیان، ج ۵، ص ۲۳۱؛ مناقب معروف کرخی و أخباره، ص ۵۱؛ تذکرة لأولیاء، ص ۲۸۱؛ کشف المراد، ص ۲۳۷؛ الباب الحادی عشر، ص ۲۰۴؛ الطرائف، ج ۲، ص ۵۲۰؛ تفسیر المحيط الأعظم، ج ۱، ص ۵۱۹ و ۵۲۰؛ مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۷.

^۲ مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۵۶۴ و ج ۲۳، ص ۴۹؛ کلیات علوم اسلامی، ج ۲، ص ۱۰۵.

^۳ روضات الجنات، خوانساری، ج ۴، ص ۱۵۵.

^۴ رجوع شود به دفتر روشنائی (ترجمه کتاب النور من کلمات ابي طيفور)، سهلگی بسطامی، ص ۱۰۹ و ۳۴۲ و ۳۴۳؛ اسرار التوحید فی مقامات ابي سعید، ص ۳۷؛ تذکرة الأولیاء، ص ۱۳۹؛ کشکول بهایی، ج ۱، ص ۱۱۵؛ الطرائف، ج ۲، ص ۵۲۰؛ کشف المراد، ص ۲۳۷؛ روضات الجنات، خوانساری، ج ۴، ص ۱۵۴ - ۱۵۸؛ جستجو در تصوف ایران، ص ۳۶.

مسلمین بگوئیم که خود قبول نداشته و بدان معتقد نیستیم! جایز نیست چیزی را به مردم تحمیل کنیم که برای خود نمی‌پسندیم! این خیانت است! والله این خیانت است! اگر مطلبی را نمی‌دانیم باید صریحاً بگوئیم: «ما در این مسئله علم نداریم!»

کسی که حتی یک ساعت عرفان و فلسفه نخوانده است چگونه در این مسائل اظهار نظر کرده و می‌گوید: وحدت وجود باطل است؟! چگونه به خود اجازه می‌دهد که در این مسئله صحبت بکند و بگوید: اینها حرام و باطل است؟! چگونه به خود اجازه می‌دهد که در رساله‌ عملیه خود فتوا به نجاست قائلین به وحدت وجود بدهد؟! اچطور؟!!

بنده خود یکی از قائلین به وحدت وجود هستم و در کتاب اسرار ملکوت نیز نوشته‌ام: من به وحدت وجود و حتی به وحدت موجود - که بالاتر از وحدت وجود است - قائل هستم!^۱ این یک مبحث فلسفی است؛^۲ بنابراین باید بگوئید: بنده که مدرس حوزه علمیه در بالاترین سطوح آن هستم نجس می‌باشم! صریحاً بگوئید! چرا نمی‌گوئید؟! آیا می‌ترسید؟ نترسید!

حکم منکرین علم غیب و ولایت تکوینی امام علیه السلام

سؤال: ببخشید، حکم کسانی که ولایت امام یا علم غیب امام علیه السلام را منکر می‌شوند چیست؟
جواب: طبعاً این شخص نمی‌فهمد و مطلبی نیست. بنده نمی‌گویم که چنین فردی اهل جهنم است و خداوند او را عقاب کرده یا عذاب می‌کند؛ خیر! بلکه فهم او به همین مقدار است.

حرف من این است: هریک از ما و شما باید از کدام‌یک از این افراد در مسیر خود تبعیت کنیم؟ کسی که فهم او ۱۰ درصد است؟ خیر، باید دنباله‌رو کسی باشیم که عقل و درایت و معرفت او ۱۰۰ درصد باشد! طبعاً هریک از این افراد به میزان معرفت خود مراتب خاصی دارند: یکی ۱۰ درصد، یکی ۱۵ درصد، یکی ۲۰ درصد و...؛ ما نمی‌گوئیم که خداوند اینها را عذاب می‌کند، بلکه عذاب و مغفرت خدا برای هر کسی به میزان صدق و کذب او خواهد بود.

اگر شخصی معاند باشد و در تصرفاتش در مسائل نفسانی و شخصی غرض و عناد داشته باشد، خداوند

^۱ العروة الوثقی (المحشّی)، سید محمدکاظم یزدی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ المعالم الزّلفی، عبدالنّبی نجفی عراقی، ص ۳۵۵ - ۳۵۷؛
التنقیح فی شرح العروة الوثقی (انتشارات دارالهادی)، سید ابوالقاسم خوبی، ج ۲، ص ۸۱ و ۸۲؛ رساله توضیح المسائل، ناصر
مکارم شیرازی، ص ۳۷.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۸.

^۳ رجوع شود به توحید علمی و عینی؛ الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۱ - ۲۳۱؛ الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۶۹ - ۷۳؛ شرح المنظومة،
ج ۲، ص ۱۰۵ - ۱۲۰.

او را عقاب می‌کند؛ اما اگر کسی عقاید باطلی داشته باشد ولی معاند نباشد، خداوند متعال او را عذاب نمی‌کند. این یک مسئله دیگری است.

اما مسئله اساسی این است: آیا ما باید از یک‌هم‌چنین شخصی تقلید و تبعیت کنیم یا از شخصی که به مراتب عالی‌تر رسیده باشد؟ مقصود ما این است.

جهل، منشا مخالفت با اهل معرفت

بسیاری از این افراد نسبت به این مسائل جاهل هستند؛ مثلاً این شخصی که درباره عمر چنین گفته است حتی یک صفحه هم فلسفه نخوانده است! اصلاً نمی‌داند وحدت وجود را با هاء «هو» می‌نویسند یا با حاء «حی علی الصلاة»! اما با این وجود وحدت وجود را انکار می‌کند و به قائلین آن ناسزا گفته و می‌گوید: «این شخص نجس است و انسان باید [در صورت تماس با او] خود را تطهیر کند و ظرف‌ها و لیوان‌ها و قاشق‌ها را بشوید!» واقعاً چگونه قائل به نجاست این افراد می‌شوند در حالی که درسی نخوانده‌اند؟!

در همین علوم جدید، آیا دانشگاه کسی را که درس نخوانده است به عنوان استاد می‌پذیرد؟! این یک مسئله منطقی است، اما با کمال تأسف ما به این بلیه گرفتار هستیم؛ افرادی که اصلاً ارتباطی با این علوم عالی‌تر ندارند، دم از این‌گونه مسائل می‌زنند و بدون اطلاع و معرفت وارد این عرصه می‌شوند! **فَيُضِلُّونَ و يُضِلُّونَ**؛ هم خود گمراه می‌شوند و هم افراد را به گمراهی می‌کشانند.^۱ پس این راه [حریت و گفتگو و پذیرش] می‌شود

^۱ الأمامی، شیخ طوسی، ص ۲۳۵.

«عن خالد بن طلیق، قال: سمعتُ أميرَ المؤمنينَ (عليه السلام) يقولُ:

”ذمتی بما أقولُ رهینة، و أنا به زعيم، أنه لا يهيجُ على التقوى رُبع قوم، و لا يظلمُ على التقوى سنخ أصل! ألا إن الخیر کل الخیر فی من عرف قدره، و کفی بالمرء جهلاً أن لا يعرف قدره! إن أبغضَ خلق الله إلی الله رجلٌ قمشَ علماً من أعمار عشوة و أوباش فتنة، فهو فی عمی عن الهدی الذی أتى من عند ربه، و ضالٌّ عن سنة نبیه (صلی الله علیه و آله)، یظنُّ أن الحق فی صحفه، کلا و الذی نفس ابنِ أبی طالبٍ بیده، قد ضلَّ و ضلَّ من افتری.

سمناه رعاغ الناس عالماً و لم یکن فی العلم يوماً سالمًا، بکر فاستکثر مما قلَّ منه خیر مما کثر، حتی إذا ارتوی من غیر حاصل، و استکثر من غیر طائل، جلس للناس مُفتياً ضامناً لتخلیص ما اشتبهَ علیهم، فإن نزلت به إحدى المبهمات هیأ لها حسوا من رأیه، ثم قطع علی الشبهات، خباط جهالات رگاب عشوات، فالناس من علمه فی مثل عزل العنکبوت. لا یعتدُّ مما لا یعلم فیسلم، و لا یعضُّ علی العلم بضرر قاطع فیغنم، تصرخ منه الموارث، و تبکی من قضایه الذمائم، و تستجلُّ به الفروج الحرام، غیر ملتی و الله بإصدار ما ورد علیه، و لا نادیم علی ما فرط منه، و أولئک الذین حلت علیهم النیاحه و هم أحياء.”

فقام رجلٌ فقال: یا امیر المؤمنین، فمن نسألُ بعدک و علی ما نعتمذُ؟ فقال: ”استفتیوا بکتاب الله، فإنه إمامٌ مشفقٌ، و هادٍ مرشدٌ،

و واعظٌ ناصحٌ، و دلیلٌ یؤدی إلی جنه الله (عز و جل).“ ترجمه:

«خالد بن طلیق می‌گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام را که می‌فرمود:

”آنچه را می‌گویم برعهده من است و تمام آن را ضمانت می‌گیرم؛ همانا زراعت هیچ قومی با تقوا و پرهیزگاری خشک و زرد نمی‌گردد و ریشه درختی که بر تقوا (روییده) است تشنه نمی‌ماند! آگاه باشید که تمام خیر در آن کسی است که قدر و اندازه خود

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

را بشناسد و در نادانی مرد همین بس که اندازه خود را نداند!

همانا مبعوض ترین خلق خدا نزد خدا کسی است که در علمش ریزه خوار کسی گردد که پرده‌ها بر فهم و ادراک او انداخته شده و از فرومایگان و گمراهان فتنه‌ها است، چراکه چنین فردی (هرچند به ظاهر عالم است) از دیدن هدایتی که از سوی پروردگارش آمده کور است و از سنت و ممشای پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم گمراه گشته، چنین می‌پندارد که حقیقت در کتاب‌هایی است که در پیش روی اوست، هرگز چنین نیست و قسم به آن خدایی که جان علی بن ابی طالب در دست اوست که او گمراه گشته و هرآینه هرکه افتراء ببندد گمراه است!

فرومایگان و عوام الناس، آنان را عالم می‌نامند درحالی که یک روز کامل (یا یک روز سالم از آمیختگی با جهالت) از عمرش را در علم سپری ننموده است، صبح زود در طلب زیادی آن چیزی می‌رود که اندکش از بسیاریش بهتر است! در میان مردم در منصب فتوا می‌نشیند و حلّ شبهات آنان را برایشان ضمانت می‌کند ولی چون یکی از مبهمات برای او پیش آید از پیش خود فکری بوج و بی ارزش آماده می‌سازد پس با وجود آن شبهات بدان (مدركات بی اساس خود) یقین می‌کند و سرگردان در وادی جهالت‌ها حرکت می‌کند و بر مرکب تاریکی‌ها سوار می‌شود! درحالی که مردم از علمش در مانند تار عنکبوتی گرفتارند!

از آنچه نمی‌داند عذر نمی‌آورد تا سالم بماند و در علم خود بر یقین چنگ نمی‌زند (و با اتقان و محکم قدم بر نمی‌دارد) تا سودی ببرد؛ اموال ارث از او در فغان و فریادند و از قضاوتش خون‌ها در گریه، نکاح‌های حرام به وسیله او حلال می‌شوند. (آنچنان از علم و نور هدایت تهی است که) نمی‌تواند آنچه (از شبهات و معضلات) بر او وارد می‌شود را حل نموده و پاسخ گوید و نه بر تجاوزش از حدّ خویش پشیمان است. و اینان کسانی هستند که رواست که درحالی که زنده هستند بر ایشان (همچون مردگان) نوحه‌سرایی کرد!

در این حال مردی برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، پس ما بعد از تو از که سؤال نماییم و بر چه کسی اعتماد کنیم؟! حضرت فرمود: "از کتاب خدا یاری بخواهید؛ به درستی که کتاب خدا پیشوایی دلسوز است و هدایت‌گر و رساننده‌ای به رشد و صلاح، ناصحی خیرخواه و راهنمایی است که (بندگان را) به بهشت خداوند می‌رساند." (محقق)

^۱ خواننده گرامی! به اطلاع می‌رساند که این جلسه، ضمن کتاب شریف «آموزه‌های ولایت، جلد ۳، مجلس ۸» به زیور طبع آراسته شده است. (محقق)